

# پاسخ های یک پرسشگر

## فهرست مطالب

|         |                                             |
|---------|---------------------------------------------|
| ۱.....  | پیش گفتار                                   |
| ۲.....  | یک نکته مهم                                 |
| ۲.....  | از کجا شروع شد                              |
| ۵.....  | چرایی و چگونگی آفرینش انسان و جهان اطراف او |
| ۷.....  | بررسی برخی قوانین حاکم بر جهان              |
| ۸.....  | خدا حکیمی عادل یا رحیمی قاسط؟               |
| ۱۱..... | امام حسین (ع) و حضرت مهدی (عج)              |
| ۱۳..... | شبیه ترین موجود به خدا                      |
| ۱۴..... | تعریف معجزه شانس و دعا                      |
| ۱۷..... | تعریف سرنوشت                                |
| ۱۸..... | اجبار یا اختیار                             |
| ۲۲..... | سخن آخر                                     |
| ۲۳..... | پیوست                                       |

### پیش گفتار

سخت است سراپای وجودت سوال باشد. و برای سوالات تو جوابی نباشد. و درد دارد وقتی به جرم پرسش و بخاطر ندانسته هاشون و ضعف هاشون به تو بگویند ملحد و چه آزار دهنده است وقتی تنها می شوی. آری ترد می شوی منزوی می شوی به خلوت میروی و تنها راه را برای یافتن پاسخ در کتابها می یابی. کتاب می خوانی و بیشتر سوال به تو روی می آورد و چنان لبریز می شوی از عطش خواستن پاسخ که دلت می خواهد .....

بگذریم چرا که روزها و شب ها و ساعت ها و دقیقه ها و ثانیه ها در پی هم می گذرند و تو هر روز بیشتر شک میکنی به اینکه آیا من ملحدم؟ آیا من دیوانه ام؟ چرا قانع نمی شوم؟ و هر بار در ذهنت می آید که تو هیچ کدام نیستی تنها یک پرسشگری و در عمق وجودت از خودت خالی می شوی. و چه عذاب بزرگی است وقتی سوالات چون آتشی بزرگ شک و تردید را در وجودت شعله ور می کنند و آنگاه است که می فهمی سخت ترین کار دنیا تصمیم گیری است. تصمیم گیری بدون اطمینان از غلط بودن یا درست بودن آن.

براستی سوال چیست؟ جمله ای یک یا دوخطی و یا حتی چند کلمه ای و گاهی تنها یک کلمه که در ظاهر بسیار ساده، فریب دهنده و کوتاه است اما گاهی در جوابش کتابهای بزرگ هم ناتوان هستند.

جمالی

۹۵/۱۰/۳

## یک نکته مهم

لازم است یک نکته را بگویم که ساده ولی بسیار حائز اهمیت است. حال که قلم بدست شدم و می نویسم باید بگویم که تمامی مطالب این نوشته با دو فرض ساده انجام شده یک خداوند وجود دارد و دو دین اسلام و تعلیمات مذهب تشیع را قبول داریم. قرار نیست مطلب جدیدی ارائه شود تنها سوالات همیشگی با شیوه ای نو و جدید پاسخ داده می شود.

## از کجا شروع شد؟

دقیق یادم هست از یک موضوع انشاء ساده در مدرسه شروع شد شاید اولش یک شیطنت ساده بود اما همه پرسش ها از آنجا شروع شد.

می خواهید در آینده چه کاره شوید؟

و من نوشتم دوست دارم امام حسین (ع) شوم و این پاسخ ساده به این سوال ساده تمام دنیای مرا در برگرفت آیا می شود امام حسین (ع) شد؟ ته قلبم می گفت نه اما عقلم می گفت چرا نه؟ و این جرقه ای بود برای شعله کشیدن آتشی درون من که تمام مرا سوزاند.

آری خاترم هست ترسیدم دهانم خشک شد گفتم من کجا؟ و امام حسین کجا؟ به دروغ نوشتم می خواهم دکتر شوم و یک انشای ساده تحویل دادم اما در دلم می نوشتم همه هستی ام را می دهم تا امام حسین (ع) شوم. حاضرم هر کاری کنم تا عزت و آبروی او را بیابم. عاشقانه او را دوست دارم و دلم می خواهد چون او باشم. و در عقلم یک جواب برای احساسم نهفته بود خیلی ساده در حد یک کلمه "نمی شود" تو نمی توانی حسین شوی هیچ کس نمی تواند او باشد. اما چرایی نشدنش نیز آتشی بود بر روح من و این آغازی بود بر پایان تمام ایمانها و اعتقاداتم. دیگران نیز جوابی نداشتند مگر آنکه "آنها مقرب هستند." "فرق می کنند." "تو می توانی به آنها نزدیک شوی." ولی من می خواستم سید شباب اهل جنت باشم و جوابم به همه پاسخ آنها یک سوال بود چرا؟ چرا نمی شود؟

از پرسش خسته شدم به من گفتند قرآن پاسخ تمام سوالات بشر است آن را بخوان شاید اگر قرآن بدست نگرفته بودم امروز اینجا نبودم و نمی نوشتم قرآن را برداشتم بازش کردم خواندمش بدتر شد. قرآن تنها سوال است و در سوال جوابی نیست تنها شک است و تردید است و تنها آتش است که به جان تو می آویزد. جای جای قرآن پر است از سوال "چرا تفکر نمی کنید؟" "چگونه انکار می کنید؟" "آیا نمی اندیشید؟" تا رسیدم به آیه ۸۰ سوره کهف داستان همراهی موسی و خضر و کشته شدن نوجوانی به دستور مستقیم خدا توسط خضر نبی و اعتراض موسی و جواب خضر

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا

و اما آن پسر ( کافر بود و ) پدر و مادر او مؤمن بودند ، از آن باک داشتیم که آن پسر آنها را به خوی کفر و طغیان خود درآورد.

من به دنبال جواب بودم ولی قرآن تنها به من سوال داد. در تمام تفاسیر آمده این حکمت بوده. علم خدا بوده که آگاهی داده. خدا دانای کل است و مهربان ترین مهربانان پس هر چه می گوید درست است. برای من اینها تنها چرندیاتی بود که هرگز روح سرکش و پرسشگر من را سیراب نمی کرد. چرا خدا از روی حکمت او را کشت؟ چرا با قدرتش او را هدایت نکرد؟ چرا دستور قتل داد این مهربان؟ آیا خون ریزی در نظرش زیباست؟ حداقل با بیماری او را می برد پدر و مادرمومن او این نوجوان را دوست می داشتند چگونه خداوند مهربان زجر این پدر و مادر را می بیند؟ اگر قضا یا قدر بوده چرا با قدرت خداوندیش تغییرش نداده؟ چرا در جواب این ظلم منت می گذارد و می گوید به آنها در آینده فرزندی عطا می کنیم و اندوه آنها را از بین می بریم؟ و من که تنها می پرسیدم به من گفته شد ملحد، کافر و مستوجب آتش که باید سریع توبه کنم. من نمی دانم چرا همه هنوز هم این داستان را با حکمت خدا تعبیر و تفسیر می کنند. پس جای قدرت و رافت و مهربانی او کجاست؟ اصلاً گیریم خدا تنها حکیم است و از قدرت تغییر قضا و قدر بی بهره دلیل این حکمت چیست؟ اصلاً قسمت به چه معناست؟ شانس را همه قبول دارند از کجا آمده؟ و وای که چقدر تنها بودن با سوالات مرا آزار می داد. درد و زجر نداشتن می دانید انسان از هر چه که علم ندارد می ترسد. و چه ترسی بزرگی بر جانم بود. از پرسیدن دیگر می ترسیدم و نپرسیدن آتش جانم را شعله ور تر می کرد گفتم از که بپرسم؟ داستانی شنیدم که امامان سرچشمه روشنی و نور هستند و عالم به همه چیز و همه کس و قرآن ها ناطق به سراغ مهدی رفته همان صاحب الزمان را می گویم مقیم در مسجد جمکرانش شدم. در فکر بودم منتظر اشاره ای! نظری! جهتی و یا حتی معجزه ای! هر چه که مرا خاموش کند و برهاند از این همه سوال و تردید و گمراهی و سیاهی..... و اتفاق افتاد جرقه ای آمد تو به انتظار که نشستی؟ در پی پرسیدن سوالت از که هستی؟ آیا مهدی فاطمه به تو جوابی می دهد؟ مهدی کیست؟ منظورت همان بچه پنج ساله ای است که در پنج سالگی امام شد؟ امام کیست؟ همان جانشین خدایی که کلید دار هستی و نیستی است. مگر مهدی فاطمه چه کرده در طی پنج سال که توانسته امام شود؟ آن وقت من اگر بخواهم حسین شوم و از اکنون تا تمام عمرم تلاش کنم نمی توانم بشوم؟ می گویند شرایط او خاص بوده؟ خب منم شرایطم خاص باشد هم او می شوم. جنس ساخت و پرورش او فرق دارد؟ پس لایق امامت من نیست چون فرق دارد.

تمام وجودم در آتش شک می سوخت از مرور این سوالات در مغزم احساس شرم می کردم از خودم خجالت می کشیدم که تو دوستدار مهدی فاطمه ای حال می گویی لایق امامت تو نیست؟ چه می گویی. گاه توبه می کردم. گاه خود را در عذابی سخت گرفتار می دیدم. و گاه دلم می خواست بمیرم و چنین نیاندیشم ولی دست خودم نبود سوالات مانند نواری که روی تکرار باشد بر ذهنم بر روحم زخمه می زدند. به معجزه پناه بردم. گفتم خدایا خودت معجزه کن. دلم را صاف کن واقعا معجزه چیست؟ شفای یک کور، بدون دلیل، تنها با دیدن یک خواب؟ این است تعریف معجزه؟

چرا معجزه رخ می دهد؟ بدلیل درخواست بنده از خدا و دعا و ناله و اشک چشم. خب چرا برای برخی رخ نمی دهد و برای برخی رخ می دهد؟ آیا خدا دل بخواهی عمل می کند؟ چقدر شنیده ایم فلان کافر بی دین بچه اش از مرگ نجات یافته و مسلمان شده و خیرات کرده و معجزه باعث مومن شدنش شده. خدا به او نعمت داده و او را شکر گزار کرده. و چقدر دیده ایم مومن هایی که با هزاران دعا و کلی درخواست و دخیل بچه خودشان را در رنج و ناراحتی بر روی تخت بیمارستان از دست داده اند تا خدا صبرشان را بیازماید و معجزه نکند. چه طور برخی با نعمت آسایش امتحان می شوند و برخی دیگر با فقر؟ چه حساب و کتابی دارد که برای برخی معجزه می شود تا بیشتر مغرور شوند و گناه بیشتری کنند و عذاب سخت تری برای خود بسازند؟ و پسری تنها بدلیل حکمت و علمی که تنها در ید قدرت خداست به دستور خدا هلاک می شود؟

نکند حکمت خدا همان مصلحت امروز ماست که هر کاری را می شود با آن توجیه کرد؟ نکند خدا دل بخواهی کار می کند و اینها همه بی دلیل است. نکند تنها ما را ساخته برای خنده و تفریح؟ حتی می ترسیدم این سوالات شرک آلود را بپرسم. از مرور آنها در تنم احساس ضعف می کردم. خسته بودم از اینکه مقیم در گاه قرآن ناطق باشم خسته بودم چرا که ذات قرآن پرسشگری است. باور کنید ذات قرآن تنها پرسشگری است هیچ جوابی در آن نیست تنها پرسش است و پرسش و پرسش

برگشتم به آغوش کتابها پناه بردم. گاه توبه کردم و گاه تصمیم گرفتم به آنها فکر نکنم. ناله کردم از خدا خواستم پاک کننده این افکار باشد. حس می کردم شیطان در درونم رخنه کرده. سخت است که کسی را عاشق باشی برایش آماده جنگ باشی در دلت او را

بخواهی و در منطقت به او سو ظن داشته باشی. عذاب‌ی مرد افکن است اگر در جنگ باشی نه با بیرون از خودت که در درونت غوغا باشد. بین عقل و احساس. نام مهدی که می آید دلت قنچ رود برای سلامتی اش دعا کنی و عقلت بگویند او لایق امامت تو نیست چون بچه پنج ساله خیلی زرنگ باشد بتواند درست راه برود و حرف بزند چگونه ممکن است امام باشد؟ مگر آنکه تافته جدا بافته باشد که هر کس تافته جدا بافته باشد می تواند امام زمان باشد. گویی پارتی بازی و رابطه به درگاه خدا هم رسیده است و خدا هم دارد برای برخی پارتی بازی می کند!!!!

از این آتش درون جانم راهی نبود. مفری نبود. پناهی نبود و ساعت‌های تنهایی مرا می کشت. خاکسترم می کرد. خسته بودم. در فکر انتقام بودم. نه از کسی که مرا با کسی جنگ نبود تنها می خواستم از خودم از این عقل لعنتی از این پرسشگر بی قرار انتقام بگیرم. تا یک جمله مرا به امید زنده کرد. خدایا آتش مقدس شک را در من چنان زنده کن..... و چه اصطلاح جالبی آتش مقدس شک و چه آروزی درد آوری به شریعتی پناه بردم به تنهای مزینان و کتاب‌های او و نوشته‌های او چون آب سردی بود بر دل از آتش سوخته من و مرحمی برای تمام زخم‌هایم. و چقدر مدیونم. احساس دین می کنم به این همه آزاد اندیشی و رها بودن او، در کنار تشیع علوی و صفوی او دانستم ..... بگذار خودتان بخوانید که از همیشه بیشتر نیازمند اندیشه‌های تنهای مزینان هستیم. و چه غریب است فریاد‌های علی همچون مولایش علی (ع). اگر دوست دارید در ادامه همراه شوید تا پاسخ‌ها را با هم مرور کنیم. البته علاوه بر سوالات بالا در طی این سالها به نتایجی نیز برخورد کردم که سعی کرده ام آنها را در خلال توضیح مطالب عنوان کنم.

## چرایی و چگونگی آفرینش انسان و جهان اطراف او؟

بگذارید با برداشتی آزاد و خلاصه ای کوتاه از بیان شریعتی در کتاب سرود آفرینش شروع کنیم لذت خواندن این کتاب را از خود نگیرید این کتاب یک ترجمه آزاد و وفادارانه از نوشته های شاندل است.

و خدا یکی بود و جز خدا هیچ نبود،

و با «نبودن»، چگونه می توان «بودن»؟

و عدم چگونه می توانست «مخاطب» خدا باشد؟

و در آغاز،

هیچ نبود،

کلمه بود، و آن کلمه، خدا بود.

عظمت همواره در جستجوی چشمی است که او را ببیند،

و خوبی همواره در انتظار خردی است که او را بشناسد

و زیبایی همواره تشنه دلی که به او عشق ورزد

و جبروت نیازمند اراده ای که در برابرش، به دلخواه، رام گردد

و غرور در آرزوی عصیان مغروری که بشکندش و سیرابش کند

و خدا عظیم بود و خوب و زیبا و پرجبروت و مغرور،

اما کسی نداشت.

و خدا انسان را آفرید چون خدا هم دوست دارد که بشناسندش. چه این دلیل شرک آلود و شاعرانه را بپذیرید که باعث شده خدا با

نیازی شناخته شود. (نیاز به معشوقه بودن و نیاز به دوست داشته شدن که البته این امر یعنی همان نیازمند خواندن خدا، برای

خدای بی نیاز ظلمی است آشکار در حقانیت وجود او) و چه دلایل عالمان شیعه را قبول کنید که اعتقاد دارند انسان به دلیل

فیاضیت خدا و رحمانیت او آفریده شده است.

لطف تو ناگفته ما می شنود

ما نبودیم و تقاضا مان نبود

برای این نوشته تفاوتی ندارد در هر حال چه نیاز به معشوقه بودن را دلیل و محرک خلقت انسان بدانیم و چه فیاضیت و رحمانیت

خدا را باعث و سبب آفرینش انسان، به طور خلاصه می شود اینگونه نتیجه گرفت که ما به دلیل محرکی از جنس احساس آفریده

شدیم چرا که نیاز به معشوقه بودن و یا رحمانیت و فیاض بودن خدا وجودیت هایی هستن که بیشتر به احساسات شبیه اند تا عقل و

منطق.

اما قرار است چه کار کنیم؟ هدف از خلقت چیست؟ می گویند هدف از خلقت انسان بر اساس قرآن و روایات به طور خلاصه در چهار

هدف ۱. آزمایش انسان ها ۲. علم به قدرت بی پایان ۳. عبودیت و ۴. رسیدن به رحمت الهی و تکامل بیان می شود. که در اصل منظور

از همه آنها رسیدن به خدا و قرب او است. که رسیدن به خدا و نزدیکی او نیز جنسیتی شبیه احساس دارد. چرا که از منظر منطق و

عقل تنها رفع نیاز های انسان دلیل پرستش خداست ولی در مقابل این منطق خشک و بی روح این احساس است که پرستش می کند تا رضایت و قرب خدا را بدست آورد.

اما در این راه برای رسیدن به هدف خود به چه قدرت هایی مجهز شده ایم؟ نظر بنده آن است که انسان به دو قدرت عقل و احساس مجهز شده و تنها از این دو منبع قدرت می گیرد. که البته در دین اسلام از عقل به رسول باطنی تعبیر شده یعنی یک چراغ راهنما که ما را در رسیدن به هدفمان راهنمایی میکند. یعنی تنها کار عقل روشن سازی و درک است تا بتواند احساس رشد یابد و با این رشد انسان به کمال و قرب خدا نزدیک شود. پس شاید دور از ذهن نباشد اگر بگوییم تنها قدرت اصلی انسان و اساس وجودیت او از احساسات ساخته شده و عقل تنها نقش یک راهنما را دارد.

به طور خلاصه می شود گفت ما به دلیل محرکی از جنس احساس با قدرتی از جنس احساس برای رسیدن به هدفی از جنس احساس آفریده شده ایم.

### اما جهان و محیط زندگی ما چگونه است؟

بر خلاف جنسیت و چگونگی انسان که همگی از احساسات تشکیل شده محیط پیرامون ما کاملاً منطقی و بر اساس علم و قوانین بدون تغییر ساخته شده است. قوانین سخت و ساده که هرگز بویی از احساس نبرده اند و کاملاً ثابت و تغییر ناپذیرند. چرا که اولاً اگر عقل را راهنمای خود در راه رسیدن به خدا بدانیم پس جهانی که توسط آن می توان درک کرد جهانی است بر پایه منطق و علم. و اگر قرار باشد این قدرت راهنمای درستی باشد باید جهان ما صرفاً بر اساس قوانین و ضابطه های دقیق و علمی ایجاد و اداره شود تا عقل بتواند با شناخت، درک و استنباط آن قوانین ما را به درستی به سمت خدا و قرب او هدایت کند. و همانطور که می بینید از درون اتم تا کهکشانهای بزرگ همگی بر اساس قوانین و مقررات درست و از پیش تعریف شده به صورت کاملاً منظم در حال عمل کردن هستند. لذا دنیای ما بر اساس علم و منطق دقیق و منظم و همچنین قوانین کاملاً ثابت باز هم تاکید می کنم قوانین کاملاً ثابت و بدون استثنا ایجاد گردیده است.

در ثانی از آنجایی که خداوند متعال هر وجودیتی را به طور کامل و در جایگاه خودش در نهایت کمال می آفریند پس همه وجودیت این دنیا نیز از منطق و قوانین ثابت و کامل تشکیل شده و هیچ خلل یا نقصی در آن وجود ندارد. به عبارت دیگر با توجه به پیش بینی دقیق همه فرآیندها و قوانین دیگر نیازی به دخالت مستقیم خدا یا نقض قوانین هستی توسط اراده خدا وجود ندارد. ثالثاً توجه داشته باشید اراده حضرت حق بر آن بوده که انسان با قدرتهایی که دارد در راه تکامل خود قدم بردارد.

بنابراین می توان گفت که خدا انسان و تمام دنیا و هستی مربوط به آن را بر اساس یک آفرینش دقیق و منظم همه جانبه بوجود آورده و دیگر هرگز دخالت مستقیمی در آن ندارد. شاید برخی بگویند پس معجزه، اثر دعا و یا حتی سخن گفتن با پیامبران را چگونه تفسیر می کنی؟ در پاسخ باید عرض کنم بر طبق نظر عالمان شیعه معجزه به معنای وقوع حوادث بدون علت و سبب نیست. یعنی معجزه هم در نظام آفرینش پیش بینی شده و به فرا خور اینکه موقعیت آن باشد در چارچوب و قوانین خاص خود رخ می دهد. اگر می گوییم جهان بر اساس نظم و قوانین آفرینش یافته پس تمام اعمال اشاره شده هم باید طبق همین قوانین و در چارچوب همین نظم بوجود بیایند. حتی خود خدا هم نمی خواهد نظم آفرینش را بر هم بزند. و این که بگوییم کمک های غیبی خدا بدون دلیل و بدون نظم یا قانون است این ظلمی است آشکار به حکیمی قادر که هر چیز را در نهایت کمال خود می آفریند.

در کل از همه این صحبتها می خواهم نتیجه بگیرم کلیه اتفاقاتی که در این دنیا رخ می دهد بر اساس قانون های ثابت و در چارچوب نظم آفرینش رخ می دهد. و از آنجایی که آفرینش خدا کامل است و نقصی در آن نیست و همه اتفاقات و فرآیندهای آن قابل پیش بینی بوده و مجموعه آفرینش انسان دقیق است پس نیازی به اعمال قدرت اضافی و اراده جدید خدا در جهت تغییر جهان وجود ندارد. در اصل همه چیز به صورت روال عادی در جریان است. و هیچ کمکی جدای از قوانین ثابت و چارچوب آفرینش به انسان نمی شود. همه هستی ایجاد شده در پیرامون انسان در راه کمال خویش بر اساس منطق، قانون، نظم و عقل خشک در جریان هستند. هیچ قدرتی قادر نیست این نظم خشک و قوانین سخت گیرانه بدون استثنا را بر هم بزند و خدا هم اراده کرده که جهان بر این اساس اداره شود.

حال این سوال مطرح است که اگر همه چیز بر اساس قوانین است این قوانین کدامند؟

## بررسی برخی قوانین حاکم بر جهان

در این جا برای ادامه بحث دو قانون را بیان می کنیم که در کل هستی ثابت شده اند و به صورت ساده در زندگی ما مورد استفاده قرار می گیرند. و به نظرم چنان بدیهی هستند که وقتی برای اثبات آنها قرار نداده ام.

قانون وراثت:

قانونی بسیار ساده همه ما از پدران و مادران پیش از خود ارث می بریم و ویژگی های خود را برای فرزندان بعد از خود به یادگار می گذاریم. نمی خواهم بحث علمی کنم و از دی ان ای و ویژگی های آن و یا چگونگی جهش های ژنتیکی و اینگونه مسائل صحبت کنیم چرا که در حوصله این نوشته نیست. فقط باید بگویم اگر می گوییم قانون وراثت داریم از قانون صحبت می کنیم یک حقیقت ثابت، همه جانبه و بدون تغییر پس نمی توانیم در جایی یا مکانی آنرا نقض کنیم. هیچ استثنایی وجود ندارد. ما همانگونه که ویژگی های جسمی و فیزیکی مانند رنگ پوست، مو و چشم و نوع فیزیک صورت و چهره را از نیاکان خود ارث می بریم در نتیجه اعمال آنها نیز شریک هستیم که در این مورد آینده بیشتر توضیح می دهیم.

قانون علیت:

همان قانون عمل و عکس العمل است. هر عملی که انجام می شود دارای یک دسته عکس العمل است. این هم یکی از قوانین ثابت و تغییر ناپذیر در جهانی است که ما می شناسیم و در آن زندگی می کنیم.

برای روشن شدن بحث و اضافه کردن چند نکته کمی بیشتر توضیح می دهم. بیایید به آغاز آفرینش انسان برگردیم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

آدم و حوا (پدر و مادر ما) از میوه ممنوعه خوردند پس عملی شکل گرفت. در نتیجه این عمل ما به زمین آمدیم.

در این قصه به چند نکته توجه کنید:

۱. تنها یک عمل انجام شد آن هم سرپیچی از دستور خدا حال یک دسته عکس العمل بوجود آمد چشیدن طعم گناه، پدیدار شدن زشتی ها و در نهایت سقوط به زمین. پس هر عملی دارای یک دسته عکس العمل است.
۲. در نتیجه گناه آدم و حوا ما مجبور به حیات در زمین شدیم. طبق قانون وراثت هیچ راهی برای فرار از نتیجه عمل نیاکان ما وجود ندارد ما چه خوب باشیم چه بد چه امام حسین (ع) باشیم چه لعنت الله علیه باید به کفاره گناه پدر و مادرمان یا به عبارت دیگر در پاسخ آفرینش به عمل آنها بر اساس قوانین تعریف شده در زمین زندگی کنیم و هیچ راهی برای فرار از نتیجه عمل آنها وجود ندارد. پس همانطور که ملاحظه کردید ما علاوه بر ویژگی های جسمی نتیجه اعمال و رفتار نیاکان قبل از خود را نیز به ارث می بریم.

و به عنوان آخرین نکته یا نتیجه بحث مطرح شده در این قسمت اگر خوب دقت کنید و بیاندیشید خواهید دید هر کدام از ما تنها قسمتی از یک جریانییم که مدتی می توانیم نقش بازی کنیم و البته به شدت تحت تاثیر گذشته ای هستیم که بر اثر قانون وراثت از نیاکان پیش از ما به ما ارث رسیده و صد البته در حال تاثیر گذاری و تغییر دنیای آیندگان خود هستیم.

اگر تا اینجا بحث را خوب درک کرده باشید فکر می کنم جواب تمامی سوالاتی که در ابتدا ارائه شده را به راحتی خواهید یافت.

### خدا حکیمی عادل یا رحیمی قاسط؟

حال که قوانین را دانستیم وقت دادن پاسخ است. شاید شما هم همیشه پرسیده باشید که چرا فلان شخص با پول زیاد و نعمت فراوان آفریده شده و من در فقر تمام متولد شده‌ام؟ چرا برخی زشت و برخی دیگر زیبا هستند؟ چرا من با فقر آزمایش می‌شوم و دیگری با ثروت؟ چرا خداوند به من هم فلان نعمت را نداده؟ عدالت خدا پس کجاست؟ اگر من بجای فلان شخص بودم با قدرتم به دیگران کمک می‌کردم؟ ببین خدا پول، قدرت و زیبایی را به چه کسانی می‌دهد؟ اگر خدا عادل است چرا به من م مانند بقیه نداده است؟ بگذارید با شعر گونه ای ادامه دهیم که برخی آنرا منسوب به شریعتی می‌دانند و برخی دیگر می‌گویند منسوب به شریعتی نیست به هر حال این شاعرانه کفر آلود را با هم بخوانیم تا عمق سوال بیشتر درک شود:

خدایا کفر نمی‌گوییم،

پیشانم،

چه می‌خواهی تو از جانم؟

مرا بی آن که خود خواهم اسیر زندگی کردی.

خداوندا

اگر روزی ز عرش خود به زیر آیی

لباس فقر پوشی

غرورت را برای تکه نانی

به زیر پای نامردان بیاندازی

و شب آهسته و خسته

تهی دست و زبان بسته

به سوی خانه باز آیی

زمین و آسمان را کفر می‌گویی

نمی‌گویی؟!

خداوندا !

اگر در روز گرما خیز تابستان

تنت بر سایه ی دیوار بگشایی

لبت بر کاسه ی مسی قیر اندود بگذاری

و قدری آن طرف تر

عمارت های مرمرین بینی

و اعصاب برای سکه ای این سو و آن سو در روان باشد

زمین و آسمان را کفر می گویی

نمی گویی؟!

خداوندا!

اگر روزی بشر گردی

ز حال بندگان با خبر گردی

پشیمان می شوی از قصه خلقت، از این بودن، از این بدعت

خداوندا تو مسئولی

خداوندا تو میدانی که انسان بودن و ماندن

در این دنیا چه دشوار است،

چه رنجی می کشد آن کس که انسان است و از احساس سرشار است.

(پاسخ شاعرانه سهراب سپهری نیز به این کفر نامه در پیوست موجود است. لذت خواندن شعر های سحر انگیز سهراب را از خود نگیرید.)

فکر می کنم سوال بسیار روشن و واضح است. من هم چنین سوالاتی داشتم خیلی تحقیق کردم. فکر میکنم خلاصه ترین و دقیق ترین پاسخ به شرح زیر است:

گفتیم همه آفرینش بر اساس نظم و قوانین ساخته شده. پس هنگامی که قرار است تولدی شکل بگیرید همگی در یک روند و قانون بوجود می آییم و متولد می شویم. به عنوان مثال یک لقاح صورت می گیرد در یک محیط مناسب رشد می کند و در نهایت فرزندى متولد می شود. برای تمام افراد جهان تا کنون همین روند طی شده است. پس روند طی شده برای همه یکسان است. پس علت تفاوت ما در چیست؟ تفاوت بین ما انسانها به دلیل قانون وراثت و تفاوت در سرگذشت ما خلاصه می شود. این نتایج اعمال پدران و مادران قبل از ما هستند که در تکامل ویژگی های ما نقش دارند. برای مثال در همین دوران امروز با گذشت چندین دهه از جنگ جهانی هنوز هم در ژاپن بچه های ناقص و معلول دنیا می آیند که علت آن هم انفجار بمب اتمی در ژاپن در اواخر جنگ جهانی توسط آمریکا است. پس همانطور که می بینید نتیجه اعمال ژاپنی ها در چندین دهه قبل در سرنوشت بچه های آنها بشدت تاثیر داشته است در اصل نظام حاکم بر آفرینش به بهترین شکل ممکن در حال تولید انسان است ولی قانون وراثت و علت باعث شده اند بچه هایی معلول و ناقص دنیا بیایند. پس باز هم تکرار میکنم ما در نظام خلقت تنها قسمتی از یک جریان هستیم که به مدت کمی می توانیم نقش بازی کنیم. و چون تحت تاثیر اعمال گذشتگان خود هستیم بنابراین بر طبق قانون وراثت و علت با ویژگی های متفاوت و شرایط متفاوت متولد می شویم.

یک نکته را نیز لازم می دانم توضیح دهم و بعد از آن جمع بندی کنیم امروزه با پیشرفت تکنولوژی و پیشرفت علم ژنتیک تصویری شود در چند دهه آینده بتوانیم با اصلاح ژنتیک بچه هایی سفارشی شده و خارج از عرف عادی تولید کنیم یعنی مثلاً بچه ی پدر و مادری سیاه پوست با دستکاری ژنتیکی سرخ پوست شود. یا مثلاً بچه ای کاملاً سالم از ژن معیوب مردمان ژاپن متولد شود. و یا حتی با دستکاری ژنتیکی از نطفه ای که قرار است بچه ای کم هوش متولد شود بچه ای بسیار باهوش متولد شود. پس اگر قبول کنیم می توان در ژن ها تغییر ایجاد کرد و آنها بالقوه تغییر هستند آیا این تناقضی با تولد بشر و اراده خدا دارد؟ باید اذعان نمود که این گونه تصورات در صورتی که تحقق یابند هیچ گونه تناقضی با تولد بشر ندارد چرا که علم تغییر ژنتیک نیز در راستای قوانین علت و بر اساس تلاش و نتیجه تحقیقات و اعمال نیاکان ما شکل گرفته و آن هم می تواند جزئی از خلقت باشد و در ویژگی های انسان تازه متولد شده نقش ایفا کند. در نهایت این گونه جمع بندی کنیم:

می دانیم که خداوند همه چیز را در نهایت کمال خودش می آفریند در دستگاه منظم آفرینش انسان به گونه ای تدبیر شده که همیشه انسانی کامل و بی نقص آفریده شود. ولی این ما هستیم که به دلیل قانون وراثت و علت نمی توانیم در این دستگاه آفرینش بدرستی رشد کنیم و پرورش یابیم. بعبارت دیگر بگذارید برای روشن شدن بحث اینگونه تصور کنیم خداوند پس از ایجاد لقاح یک پکیج انسان کامل را در اختیار ما قرار می دهد و در نتیجه رشد ما با توجه به قوانین علت و وراثت (که به تازگی به آن ژنتیک می گویند)

محدود می شود و هر کس به اندازه توانی که دارد از آن پکیج به صورت محدود استفاده می کند و از نعمت های آن بهره مند می شود. پس ژنتیک ما که حاصل اعمال گذشتگان ماست ما را محدود می کند. در اصل منظورم آن است که خدای ما رحیمی است که همه انسان ها را به طور کاملاً مساوی و در قسط کامل آفریده است. به همه ما به صورت برابر و بی شمار نعمت عطا کرده اما این ما هستیم که نمی توانیم از کلیه این نعمت ها به طور کامل بهره مند شویم. این نقص ماست نه خدای ما در اصل خدای ما مهربانی است قاسط که به خاطر مهربانیش به هر کس بی حساب می بخشد و رثوفی است که از هر کس به اندازه ای که بهره می برد حساب می خواهد و تکلیف می کند. در جواب دوستان و عالمان تشیع هرگز باور من نشد که خدا قاسط نیست من نمی توانم قادر بی نهایت و فیاض را بخیل و ناتوانی تصور کنم که به اسم حکمت و برای آفرینش مجبور باشد انسان های متفاوت بسازد و به هر کس به اندازه نیازش ببخشد خدای من باید مساوات داشته باشد و به هر کس به اندازه دیگری لطف کند. پس خدای من قاسطی است مهربان که به همه به شکل مساوی و برابر عطا نموده ولی چنان رحیم و مهربان است که از هر کس به اندازه توانش تکلیف می خواهد.

### امام حسین (ع) و حضرت مهدی (عج)

از اینجا به بعد هر چه جلوتر می رویم همزمان با پاسخ دادن به سوالات احتمالا سوال جدیدی در ذهنتان شکل می گیرد. که پاسخی برای آن نمی یابید و البته در انتها به آن می پردازیم.

خب برگردیم به سوال قبل چرا ما نمی توانیم امام حسین (ع) شویم یا اینکه چگونه ممکن است بچه ای پنج ساله زمامدار کل هستی شود؟ البته در درین تشیع به امامت امامان معصوم در کودکی با دلایل دیگری پاسخ می دهند که آنها هم در جای خود بسیار محکم و درست است اما دو پیش فرض در آن لحاظ شده که همیشه با ذهن پرسشگر بنده جور در نمی آمد یک آنکه امامت و نبوت یک منصب اختیاری یا اکتسابی نیست بلکه از طرف خدا تعیین می گردد (البته من هم قبول دارم که این جایگاه انتسابی و از طرف خدا تعیین می شود). پس نمی توان به انتخاب خدا خدشه وارد کرد و دوم آنکه آفرینش پیامبران و امامان را جدای از آفرینش ما بقی موجودات می دانند. ولی من معتقدم اگر آنها تافته جدا بافته باشند لایق رهبری من نیستند و دیگر اینکه درجهانی که می شناسم تنها قانون و نظم حکم فرماست پس خدا هم بر اساس یک حساب و قوانین مشخص این انتخاب را انجام می دهد. خب این حساب و قوانین چیست؟ به نظرم سوالهایی از قبیل اینکه چرا نمی توانیم امام حسین شویم؟ و چرا کودک ۵ ساله امام می شود؟ را می توان بر طبق بحث قبل در دو کلمه خلاصه کرد قانون و نظم موجود در آفرینش توضیح آنکه امام حسین هم با همان دستگاه و فرآیندی بوجود آمده که دیگر انسانها بوجود آمدند (ایجاد یک لقاح و رشد در یک جایگاه مناسب و در نهایت تولد) ولی چون گذشته و نیاکان قبل از او با گذشته و نیاکان قبل از ما متفاوت بودند او استعداد و توانایی بیشتری در گرفتن نعمت های خدا (شاید زبان علمی آن به لحاظ فیزیکی اینگونه باشد او از لحاظ ژنتیکی بسیار بالاتر از ما بوده) و در نتیجه در درجه ای بسیار بالاتر از ما به زمین گام می نهد. بیایید چند جمله را دوباره با هم مرور کنیم چه امام حسین باشیم چه لعنت الله علیه همگی انسان ها به دلیل قانون موجود در آفرینش مجبوریم که در زمین زندگی کنیم چرا که نمی توانیم از نتیجه عمل آدم و حوا رها شویم و بر همین اساس از نتیجه اعمال نیاکان گذشته خود مبرا نیستیم. و در ثانی همانطور که قبلا هم اشاره شد کمال انسان بگونه ای مرحله به مرحله و یک تکامل تدریجی است که در قالب یک جریان انشعاب شده از خدا به سوی خدا در حرکت است. در اصل امام حسین (ع) ادامه راه پیامبر است و قسمتی از اوست. پس نمی توان امام حسین (ع) یا حضرت مهدی را بدون در نظر گرفتن گذشته آنها و تنها به صورت جدا با یک آفرینش کاملا مجزا در نظر بگیریم. پس اگر مهدی صاحب الزمان در ۵ سالگی به امامت می رسد به آن دلیل است که شایسته امامت است. نه به این دلیل که تافته ای جدا بافته است و یا برای اینکه خدا او را انتخاب کرده. و حکمت مقتضای زمان بوده. چرا که جریانی که قبل از آفرینش او در جریان بوده بسیار قوی بوده و نتیجه اعمال درست و حساب شده نیاکان او باعث شده میراثی از آنها به یادگار گذاشته شود که چنان قدرتمند باشد که بچه ای را در پنج سالگی شایسته امامت و ولایت کند. حال به راحتی می توان فهمید که چرا مثلا مردی باید چهل سال را در غاری به راز و نیاز بپردازد تا به نبوت برسد ولی بچه ای در پنج سالگی امام می شود. و این همان دلیلی است که من نمی توانم قبول کنم آفرینش محمد(ص) با آفرینش یکی همچون من تفاوت دارد. که خدا در آفرینش پیامبر و امامش پارتی بازی کند. (البته این بحث کمی نیاز به توضیح بیشتر دارد که در حوصله این نوشته نیست). و همان دلیلی است که باور نمی کنم خداوند در

آفرینش بین انسانها تفاوت قائل شود. و این همان دلیلی است که می گویند امامت بالاتر از نبوت است. البته فراموش نکنید تا نبوت پیامبری نباشد امامت امام هم معنی نخواهد داشت. باید پیامبری باشد که به تنهایی با رنج و زحمت و تفکر به خدا برسد شایسته هم صحبتی با وحی بشود و سپس میراثی بجا بگذارد که امام بعدی با کمک آن میراث در راه تکامل پیامبر قبل خود قدم بردارد. در اصل وقتی از یک جریان دم می زنیم نمی توانیم بدون در نظر گرفتن چگونگی مسیر طی شده آن را بررسی کنیم. حال یک سوال مطرح می شود. خب پس منظور تان این است که اگر منم پدرم علی بود و مادرم فاطمه بود من هم امام حسین (ع) می شدم؟ یا مثلا اگر روزی علم ژنتیک بتواند ژنی را بازسازی کند که از آن انسانی در نهایت کمال عقل و احساس بوجود بیاید آنگاه انسان کامل بوجود می آید و جایگاه والایی در نظام هستی می یابد؟ بگذارید در آخرین مطلب به این سوالات پاسخ دهیم.

### شبیه ترین موجود به خدا

شاید این مطلب زیاد به بحث ما ربطی نداشته باشد. ولی دوست دارم مطرح کنم تا بعد از آن سراغ مطلب های بعدی ببریم. همیشه دو سوال ذهنم را بسیار در گیر کرده بود اول آنکه شبیه ترین موجود به خدا کیست؟ دوم آنکه چرا اینقدر از احترام به پدر و مادر سخن رفته و توصیه شده؟ گویی بعد از خدا باید پدر و مادر را پرستید. خب بیایید با هم بررسی کنیم. ما همه از جنس خداییم (روح خدا در ما دمیده شده)، هر بچه از جنس پدر و مادرش است (از دو سلول مادر و پدرش رشد کرده) تنها کسی که می تواند انسان بیافریند خداست، تنها موجودیتی که می تواند بچه تولید کند پدر و مادر است تنها کسی که فقط از روی محرکی از جنس احساس ما را آفرید خداست، تنها وجودیتی که ما را به خاطر علاقه و محبت فرزندى را ایجاد میکند پدر و مادر است.

تنها کسی که بدون نیاز به انسان ما را آفرینش و حق حیات داد خداست، تنها کسی که بدون نیاز به بچه آنرا پرورش می دهد پدر و مادر است

تنها خیر خواه واقعی انسان خداست، تنها خیر خواه حقیقی فرزند پدر و مادر است  
تنها کسی که بدون منت روزی می دهد خداست، تنها کسی که فرزندش را بی منت روزی می دهد پدر و مادر است  
تنها خدا پرستش بندگان را می خواهد، پدر و مادر تنها از فرزندان شان توقع محبت دارند  
تنها خداست که ما را بهتر از خودمان می شناسد، تنها پدر و مادر هستند که فرزند خود را بهتر از خودش می شناسند.  
تنها خداست که با یک توبه ساده می بخشد، تنها پدر و مادر هستند که فرزند خود را با یک ببخشید ساده عفو میکنند  
تنها خداست که فردیت کامل و بی انتهاست، تنها پدر و مادر هستند که می توانند یک فردیت متشکل از دو قسمت (منظور زن و مرد) را با تمام ویژگی های خدایی ایجاد کنند.  
این مقایسه ادامه دارد.....

پس اگر بگوییم شبیه ترین موجود به خدا در عالم هستی فردیتی است تشکیل شده از پدر و مادر بیراه نگفته ایم.  
به عنوان آخرین نکته فرزند هرگز نمی تواند جوابگوی محبت پدر و مادرش باشد چرا که او در جواب محبت های بشمار آنها تنها به جبران بر آمده ولی این پدر و مادر بوده اند که بدون آنکه بدانند آینده چه می شود بدون چشم داشت در حق فرزندشان لطف کرده اند.

### تعریف معجزه، شانس و دعا

قبل از هر چیز بیایید کمی واقع بینانه بنگریم. انسان یک موجود کاملاً سرکش و عصیان گر است که خود را بالاتر از همه وجودیت می داند شاید هم اینگونه باشد یا شاید انسان در آینده چنان قدرتمند شود که بتواند با قدرت های فیزیکی و شاید قدرت های متافیزیکی یا بدست گرفتن قدرت روح خود دنیا را در مشت آورد اما اکنون چه هستیم. من فکر میکنم امروزه در برابر عظمت جهان هستی اجتماع انسان ها به اجتماع مورچه ها می ماند که نهایت قدرت و اثر گذاری آنها در شعاع چند کیلومتری از محل لانه آنهاست. اما چنان خود را قدرتمند می بینیم که فکر می کنیم خدا نشسته و منتظر است که ببیند ما چه کار می کنیم. یا برخی از ما به قول فلاسفه غربی تصور می کنیم دنیا و آفرینش انسان یک نمایش خیمه شب بازی است و خدا هم عروسک گردان آن است. آنچنان احساس و توهم قدرت و بزرگی داریم که گویی کل هستی و حتی خود خدا تنها منتظر خواسته ها و اعمال ما هستند آن هم بخاطر ما کرم های کوچکی که نهایت شعاع قدرت یا اثر گذاری مان در حال حاضر در منظومه شمسی خلاصه می شود. اینها را گفتم تا بدانید همانگونه که می گویند کل هستی بخاطر انسان آفریده شده است در جایی هم می گویند اگر کل هستی هم کافر شوند برای خدا فرقی ندارد. و حتی خدا از هلاک کردن کل هستی هم ابایی ندارد. پس اول از همه، این تقدیس بزرگی و زیبایی که از خود ساخته ایم را بشکنیم. حال بیایید ببینیم معجزه به چه معناست؟ چرا برای برخی رخ می دهد و برای برخی نه؟ علت آن چیست؟ ابتدا بگوییم بهترین تعریف از معجزه همان است که در تشیع ارائه شده است. بگذارید با یک مثال توضیح دهم با داستان آفرینش حضرت عیسی (ع) شروع کنیم. حضرت مریم بدون آمیزش با کسی حضرت عیسی را باردار شد و او را بدنیا آورد. این همان معجزه است. در زمان حضرت مریم این کار یک عمل خلاف جهت آفرینش و قوانین هستی بود. اما اتفاق افتاد ولی اگر امروزه کمی دقت کنیم با تکیه بر همین دانش کم و پر از نقصی که بدان دست یافته ایم خواهیم دید این عمل بسیار هم ممکن و در بدترین حالت امکان پذیر است. اگر امروزه به مراکز ناباروری در محل زندگی خود مراجعه کنید خواهید دید که در حال حاضر هم می شود با روشی که به آن لقاح مصنوعی می گویند بدون آمیزش بین مرد و زن لقاحی را در آزمایشگاه شکل داد و سپس تحت یک عمل ساده آنرا درون رحم مادر جای داد. و یا حتی لقاحی را درون آزمایشگاه بین یک مرد و زن ایجاد نمود و نطفه را درون رحم نفر سومی پرورش داد. و بسیار محتمل است که در چند صد ساله آینده بتوان معجزه ای را که باعث تولد حضرت عیسی شده را به راحتی به عنوان یک روش علمی برای تولید انسان پذیرفت. پس همانطور که می بینید و در تشیع هم به آن اذعان داریم معجزه هرگز به معنای وقوع حادثه ای بدون علت و سبب و در خلاف جهت آفرینش و نظام علی و معلولی نیست بلکه تنها به دلیل علتی است که ما هنوز آنرا نمی شناسیم. حال اگر شفای یک بیمار مادرزاد یا یک انسان نابینا را هم معجزه بدانیم سوال اینجاست چرا برای برخی رخ می دهد و برای برخی دیگر نه؟ بیایید با یک مثال ادامه دهیم دو مادر را تصور کنید که فرزندان بیماری دارند و هر دو به امام هشتم متوسل شده اند تا بچه های آنها شفا بگیرند. یکی از بچه ها شفا می یابد و دیگری در رنج بی انتها میمیرد؟ چرا؟

این سوال همیشه با دو جواب عامی پاسخ داده می شود می گویند حکمت خداست. اینکه در جواب تمام ناله های مادری مومن و خدا پرست بچه اش در نهایت زجر بر روی تخت بیمارستان می میرد تنها حکمت خداست و خدا می خواهد مثلا صبر او را بسنجد و به او پاداش و ثواب می دهد و .... بگونه ای از حکمت خدا حرف می زنند که گویی خدا تنها یک ویژگی دارد آن هم حکمت است و از بقیه صفات همچون قدرت و عشق و محبت و رحمت و فیض و .... بی بهره است. پاسخ دوم هم آن است که از سرنوشت گریزی نیست و سرنوشت شما چنین بوده است.

البته هر دوی این جوابها درست است. اما کمی توضیح می خواهد. حکمت خدا چیست؟ آیا خدا تکیه زده بر تخت خدایی خود همش در حال تدبیر است که چه اتفاقی برای بنده اش بهتر است پس همان رخ دهد؟ منتظر است که کسی ظلمی کند تا با چوب بی صدای خودش به جان آن بینوا بیفتد و درس عبرتش کند برای دیگران. بچه ای را بگیرد و معجزه نکند تا بنده اش آب دیده شود و با صبر و مشقت و درد به خدا برسد. خدا را همچون مهربان و رؤفی نشان داده اند که با ظلم و درد می خواهد بندگان را به خودش نزدیک کند می گویند هر که در این درگاه مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند. و همه فراموش می کنند که همین خدای مهربانی که برای بنده های خاص خودش غم و تنهای و اندوه می آورد برای سلیمان چه کرد. یوسف را چگونه به پادشاهی رساند و .... واقعا حکمت خدا به چه معناست؟

بگذارید دوباره بگویم دنیا نمایش خمیه شب بازی و خدا عروسک گردان نیست. همانطور که قبلا هم اشاره کردیم خدا نظام آفرینش را به بهترین شکل و بدون نقص و کمبودی آفریده است. پس هر فرآیندی در این آفرینش بر اساس نظم و قانون است و خداوند جهان هرگز دخالت مستقیمی در آن ندارد. حکمت خدا را اینگونه تعریف کنیم خدا همه آفرینش را بر اساس قانون و نظم و بدون کوچکترین کمبود یا نقص آفریده و اراده کرده که هیچ فرآیندی خارج از این چارچوب اتفاق نیفتد. من هنوز نمی دانم دلیل اصلی اینکه فرآیند معجزه در نظام خلقت تدوین شده چیست؟ البته برخی می گویند برای نمایش قدرت خداست و در قرآن آمده برای هدایت حقیقت جویان. به هر حال اتفاق می افتد اما مطمئن هستم هر معجزه بر اساس قوانین نظام آفرینش، دلایل منطقی بدور از احساسات و البته در جایگاه خودش اتفاق می افتد. خدا هرگز دل بخواهی دستور ایجاد معجزه نمی دهد یا به زبان خیلی ساده پارتی بازی نمی کند اینکه ما فکر کنیم خدا فلان بنده را بیشتر دوست داشته برایش پارتی بازی کرده و معجزه کرده و بچه اش را به آغوشش باز گردانده یا برعکس آن یعنی فکر کنیم چون خدا فلان بنده اش را بیشتر دوست داشته برایش پارتی بازی کرده و بچه اش را شفا نداده و آن بچه مرده تا مادرش درد بکشد و غم ببیند و از این طریق به خدا نزدیک شود. اینگونه تفکر تنها یک فکر ابلهانه و مسخره است. چرا که جهان را همچون بازیچه دست یک بچه تصور کرده ایم که با تمام بندگان بازی می کند. و هر موقع هر کاری دوست دارد انجام می دهد.

همانطور که قبلا هم اشاره شد ما یک جریان هستیم که مجبوریم نتیجه اعمال گذشتگان خود را بدوش بکشیم و همه مصیبت ها و سعادت هایی که برای ما اتفاق می افتد نتیجه اعمال ما و همه وجودیت های فعلی و قبلی ماست. اینکه معجزه برای یکی اتفاق می افتد و برای دیگر نه حساب کتابی دارد که در نتیجه اعمال خود و نیاکانمان باید به دنبال آن باشیم. همانگونه که در پیشتر هم مفصل صحبت کردیم باید مجددا عرض کنم همان میراثی که باعث می شود ما در هنگام تولد نتوانیم از تمام مزایای انسان کامل بهره مند شویم همان میراث نیز می تواند در اینجا به شکل وقوع معجزه یا دلیل جلوگیری از معجزه ایفای نقش کند و این همان معنای سرنوشت انسان است البته در آینده به صورت مفصل در مورد سرنوشت توضیح خواهم داد.

بگذارید یک تعریف خلاصه از معجزه داشته باشیم. معجزه همان فرآیندی است که با یک درخواست آغاز می شود و در اصل دلیل آن بکارگیری قوانین کشف نشده و شناخته نشده توسط انسان است. که در بستری از قوانین کاملا منظم و مدون جهان اتفاق می افتد و شاید دلیل آن هدایت انسان های حقیقت جو باشد.

یک سوال دیگر باقی می ماند پس تاثیر دعا چیست؟ باید بگویم دعا نیز مانند تمام فرآیند های دیگر (مثلا آفرینش یا معجزه) در بستر نظم و بر اساس قانون تاثیر می گذارد. اما بیایید دعا را بررسی کنیم منظور از دعا کردن چیست؟ آیا دعا کردن یعنی خواندن چند جمله عربی با لحن زیباست؟ یا مثلا حضور قلب و آه و ناله به درگاه عظمتی بی پایان برای رسیدن به یک سری خواسته؟ یا تفکر زیاد در مورد آرزویی که داریم و تصویر سازی رسیدن به آن خواسته؟ شاید منظور از دعا رقصیدن رقصه های برخی معابد است؟ و

یا خواند شعر های دسته جمعی همراه با موزیک در کلیساها؟ و یا حتی یک در خواست لفظی ساده که خدا یا خودت کمکم کن؟ واقعا دعا چیست؟ در بررسی هایم به این نتیجه رسیدم که همان گونه که ما معتقدیم و احساس می کنیم در اثر دعا به ما فلان نعمت از طرف خدا به ما بخشیده شده یک رقاصه معبد بت پرستی هندو معتقد است و احساس می کند که در اثر رقص به او نعمتی عطا شده و دقیقا در راستای اعتقاد انسان های بی اعتقاد و منکر خداست همان به اصطلاح لاییک هایی که اعتقاد دارند در اثر تصویر سازی درست از آرزوی خویش با عقل خود کائنات را مجبور کرده اند که در راه رسیدن آنها به اهدافشان تغییر کنند و ب عث شوند آنها به اهدافشان برسند. همه ما یک واقعیت را داریم می بینیم و هر کدام از زاویه ای به آن دقت می کنیم و آنرا تفسیر می کنیم. در نهایت من فکر می کنم دعا شروع ایجاد یک فرآیند پاسخ گویی است که در آفرینش نظام هستی به صورت دقیق و نظاممند پیش بینی شده و عمل می کند. پس دعا شروع فرآیند پاسخ به درخواست های انسان است. و این بدان دلیل است که خدا چنان فیاض و بخشنده و مهربان است که هر چه از او خواسته شود را به ما عطا می کند چرا که ذات خدا فیض رساندن به بندگان است و من می گویم دعا یعنی درخواست از جهان و تدبیر دقیقی که در آن بکار رفته است برای شروع فرآیندی که نتیجه آن فرآیند رسیدن به مقصود یا هدفی است که به آن محتاج بوده ایم.

پس گفتیم دعا یعنی درخواست از قدرت بی پایان و هر دعایی نیز از طرف خدا مقبول است ولی در راستای قوانین محکم و نظام هستی بر آورده می شود. پس اگر دعایی به نتیجه نمی رسد دلیلش آن نیست که خدا دلش نمی خواهد بدهد یا مثلا او فکر می کند که این به صلاح بنده اش نیست. یا اینکه ما را فراموش کرده. یا قرار است چیز بهتری به ما بدهد. خیر هرگز به این معنا نیست تنها به آن دلیل است که دستگاه خلقت و آفرینش در نظام و چارچوب علت و معلول و قوانین از پیش تعیین شده عمل می کند و در حال حاضر امکان پاسخ گویی به درخواست شما در چارچوب نظام هستی وجود ندارد.

در نهایت شانس یعنی چه؟ همه ما با واژه راز آلودی به نام شانس آشناییم. و همه دنیا به آن اعتقاد دارند. در اصطلاح به معجزه بدون درخواست را به شانس تعبیر می کنیم. در اصل فکر میکنم به طور خلاصه شانس

همان عکس العمل آفرینش و نظام هستی به نتیجه اعمال ما یا نیاکان ما در گذشته است.

مثلا پاسخ به دعای جد مادری شما در چند دهه قبل که اکنون نتیجه آن به شما رسیده است و ما از آن به خوش شانسی یا بد شانسی تعبیر می کنیم. فکر میکنم توضیح اضافه ای نیاز نباشد.

### تعریف سرنوشت

سرنوشت یعنی چه؟ آیا خط زندگی هر کس در بدو تولد او برای او روشن و واضح نوشته شده است؟ تعریف سرنوشت در اسلام تشیع به قضا و قدر معنی می شود و با توجه به تفاوت در معنای لغت های قضا و قدر در نتیجه به این پاسخ می رسند که سرنوشت انسانها به دو نوع تقسیم می شود سرنوشتی که از آن هیچ راه فراری نیست و حتما اتفاق می افتد و سرنوشتی که ممکن است به دلیل اختیار انسان متفاوت شود و تغییر پیدا کند.

اما اگر قبول دارید که انسانها با ویژگی های ذاتی متفاوت دنیا می آیند (البته لازم نیست توضیح دهم که تفاوت ایجاد شده بدلیل تفاوت در اعمال گذشتگان ماست) و با توجه به اینکه شرایط هر خانواده هم متفاوت است برای مثال خانواده ای ثروتمند و خانواده ای فقیر است. و همچنین اینکه در طول زندگی خود مجبور هستیم با عکس العمل هایی که به دلیل گذشته قبل از ما و حتی گذشته خودمان بوجود می آید رو به رو شویم. حال تمام این ویژگی ها در یک نظم دقیق عمل می کنند پس خواهیم دید که زندگی ما در یک چارچوب منظم و دقیق شکل گرفته و حد ابتدا و نهایت انتهای آن معلوم است. (مثلا من توانایی امام حسین (ع) شدن را ندارم و این را با شرایط و ویژگی هایی که بدنیا آمدم و شرایط و ویژگی های محیطی که پیرامون زندگی من وجود دارد می گویم) در نهایت می توان گفت این نتیجه و عکس العمل های دیگران (چه نیاکان ما که ویژگی هایمان را در بدو تولد بوجود می آورد چه عکس العمل نیاکان به همراه دیگر جامعه بشری که شرایط پیرامون ما را شکل می دهد و چه اعمال خودمان که اتفاقات زندگی ما را رقم می زند) باعث می شود تمامی زندگی ما در یک چارچوب دقیق شکل بگیرد. به عنوان مثال اگر کسی در یک خانواده ایرانی بدنیا بیاید احتمالا در سرنوشت او یادگیری زبان فارسی نوشته شده است. پس به طور خلاصه می توان گفت سرنوشت هر کس از پیش تعیین شده و ما نمی توانیم از حیطه آن فرار کنیم. حال این تفکر بوجود می آید که اگر همه چیز مشخص و دقیق است پس آیا ما در یک جبر زندگی می کنیم؟ جواب آن به طور قاطع بله است. بله ما مجبور به تولد در یک دوره خاص با ویژگی ها مختص خودمان و البته در یک شرایط کاملا مخصوص و اجباری هستیم. سوال دوم آن است اگر همه چیز جبر است و سرنوشت ما معلوم است پس مسئله اختیار و مختار بودن انسان را چگونه پاسخ می دهید؟ بگذارید حال که کمی پیشرفت کردیم سوالی را که قبلا هم در این نوشته مطرح کرده بودیم را مجددا بیان کنم اگر پدر و مادر من هم امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) بودند آنگاه من هم امام حسین (ع) می شدم؟

## اجبار و اختیار

اینکه ما مجبوریم با مختار هنوز هم برای من یک سوال است. شاید جوابی برای آن یافته باشم ولی هنوز برایم یقین حاصل نشده است. به نظرم اشعار مولانا در زمینه پاسخ به انواع جبر و اختیار بسیار کامل و زیباست ولی مولانا اعتقاد دارد ما نسبتاً مختاریم حال می آید با بررسی آثار اختیار و مثال های نقض به اثبات این اختیار نسبی می پردازد با اینکه اندیشه های او برای تعریف انواع جبر و اختیار بسیار کامل است. اما پاسخی نبود که بتوانم قبول کنم و صد در صد قانع شوم. در اینجا ابتدا سوال را مطرح می کنم سپس پاسخی را که شاید بتوان با آن آرام گرفت را مطرح می کنم ولی در نهایت منتظرم که اگر کسی پاسخ بهتری داشت آنرا برایم بفرستد.

من خیلی فکر کردم تا بتوانم از جبر و اختیار یک قانون مدون بیرون بکشم و به ناچار باید ابتدا جبر و اختیار را شناخت و تعریف کرد. در حین تعریف درست به این نتیجه رسیدم که اثر جبر و یا اختیار در تصمیم گیری آشکار می شود پس به سراغ فرآیند و چگونگی قوانین حاکم بر تصمیم گیری رفتم که در نتیجه آن به طور خلاصه با در نظر گرفتن جهان بینی که تا کنون از آن صحبت کردیم به سوال و یا فرآیند زیر رسیدم:

بگذارید با چند مقدمه شروع کنیم.

مقدمه اول:

چگونه تصمیم می گیریم؟

همه تصمیمات ما با توجه به شرایطی که داریم و در نتیجه تقابل بین عقل و احساساتی که در درون ماست بوجود می آید.

مقدمه دوم:

چگونه تجربه می کنیم؟

تمام تجربه های ما نتیجه تصمیماتی است که می گیریم. منظور آنکه در نتیجه تصمیمات ما اعمالی رخ می دهد که در قانون علت و معلول جهان منجر به عکس العمل می شوند این عکس العمل ها باعث ایجاد شرایط جدید و البته تغییر درک ما از نظر حسی و عقلی نسبت به پیرامون ما می شود به این تغییرات می گوییم تجربه.

مقدمه سوم:

عقل و احساسات متفاوت چگونه شکل می گیرد؟

عقل و احساسات هر کس با توجه به تجربه های زندگی قبلی به روز شده و شکل گرفته است.

مقدمه چهارم:

یک نکته مهم.

عقل و احساسات هر نوزاد در بدو تولد با دیگر نوزادان متفاوت و در ذات آن به ودیعه نهاده شده.

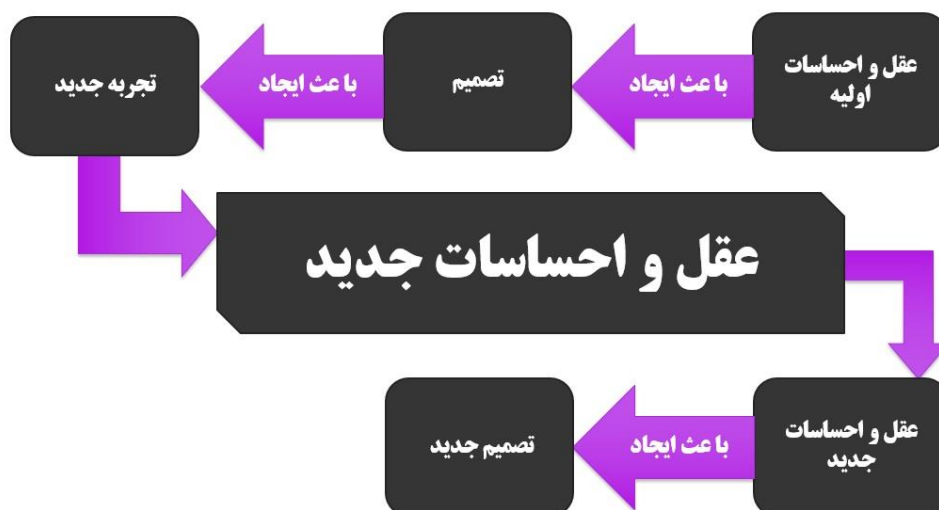
یک مثال ساده برای توضیح دادن مقدمه ها:

بچه کوچکی را تصور کنید که هیچ درکی از گرما و سوختن ندارد. لذا تصمیم میگیرد و به بخاری در حال کار دست میزند سپس سوزش و درد ناشی از آن را درک کرده و بعد از آن حتی از بخاری خاموش هم فاصله میگیرد.

بیا بیا فرآیند اتفاق افتاده را بررسی کنیم:

(مقدمه اول) دیدن شعله آتش بخاری احساس لذت را درون بچه بر می انگیزد و البته عقل نیز برای درک بهتر مشغول به کار می شود. عقل و احساس و شرایط موجود باعث میشوند تصمیمی برای لمس آتش توسط بچه اتخاذ شود. (مقدمه دوم) عملی شکل میگیرد و دست بچه با آتش و گرمای بخاری تماس پیدا می کند و سوزش و درد سوختن از آن احساس می شود این یعنی یک تجربه جدید شکل گرفته است. (مقدمه سوم) عقل استنباط می کند که بخاری یک وسیله درد آور است و احساس لذت ناشی از دیدن شعله به احساس ترس تبدیل می شود. در نتیجه این تجربه عقل و احساس جدیدی بوجود آمده که باعث می شود بچه دیگر حتی از بخاری خاموش هم بترسد.

به نمودار زیر توجه کنید:



این همان فرآیند تصمیم گیری و چگونگی رشد انسان است.

خب حال نوزادی را تصور کنید که تازه بدنیا آمده است. همانطور که قبلا اشاره شد این نوزاد متفاوت با دیگران است یعنی عقل و احساسات اولیه آن متفاوت و بدلیل نظام آفرینش به صورت اجباری به او ارث رسیده است. شرایطی که او در آن بدنیا می آید نیز در اجبار کامل به او تحمیل شده است. او نمی توانسته درانتخاب پدر و مادر یا چگونگی وضعیت خانوادگی و ..... نقشی ایفا کند. حال او از همان بدو تولد با همین عقل و احساس جبری و در همین شرایط جبری شروع می کند به تصمیم گرفتن و اجرای آن و در نتیجه تجربه جدید و همین امر به صورت سلسله وار و متصل ادامه می یابد. پس اولین تصمیم در شرایطی کاملا اجباری و با عقل و احساسی اجباری گرفته شده منظورم آن است که تمام آنچه که منجر می شوند یک تصمیم شکل بگیرد و به عمل تبدیل شود در اجبار بوده است لذا تصمیم ناشی از این همه جبر چیزی به جز جبر نیست این جبر خودش باعث ایجاد شرایط و عقل و احساس جدیدی می شود که آنهم چون از جبر آمده دوباره جبر است و همین امر به صورت پی در پی ادامه می یابد و این همان جبر حاکم و مطلق بر زندگی ماست. حال این سوال مطرح است آیا ما در اجباریم یا اختیار؟

به این نمودار توجه کنید:

عقل و احساسات + شرایط ← تصمیم و اجرا ← عقل و احساسات جدید + شرایط جدید ← تصمیم و اجرا ....

بگذارید یک تجربه دیگر را هم برای باز تر شدن بحث مطرح کنم. روزی با شخصی صحبت می کردم بعد از آنکه خسته شد به من چنین پاسخ داد:

کلاهش را برداشت.

و گفت: ببین من کلاه را برداشتم پس مختارم هم اکنون اراده کردم و کلاه را برداشتم این یعنی اختیار دارم که کلاه را بردارم و حالا اراده می کنم و آنرا دوباره سرم می گذارم دیدی من مختارم. این مکالمه بین ما شکل گرفت:

به او گفتم چرا کلاه را برداشتی؟ برای آنکه به من اثبات کنی مختاری درست است؟  
گفت: آری

گفتم: چرا کلاه را برداشتی؟ چرا مثلا دست نزدی یا مثلا برای اثبات اختیار کار دیگری نکردی؟ مثلا می توانستی چشمانت را باز و بسته کنی یا هزار راه دیگر چرا کلاه را برداشتی؟  
گفت: در این لحظه تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم.

گفتم: خوب پس قبول داری عقل و احساس تو در این لحظه به این نتیجه رسیدن که برای قانع کردن من کلاه را برداری؟ چرا اینگونه تصمیم گرفتن؟ چرا راههای دیگر به ذهنت نرسید؟ آیا دلیلش آن نیست که عقل و احساس تو با توجه به تجربیات قبلی به گونه ای رشد یافته اند که اکنون اینگونه تصمیم گیری کرده اند؟ خوب اگر امر را تصدیق کنی سوال بعدی آن است چرا عقل و احساس اینگونه رشد کرده اند؟ غیر از این است که تجربه های قبلی آنها را این چنین رشد داده؟ و قبول داری که تجربه های قبلی از تصمیمات قبل تر می آیند و تصمیمات قبلی از چگونگی شرایط و عقل و احساسات قبلی و اگر همین طور به اول آفرینش تو برگردیم عقل، احساس و شرایطی که در آن هستی همگی اجبار بوده و تو اولین تصمیم خود را در جبر کامل گرفته ای پس جبر زندگی تو و اجبار های پی در پی باعث شده که هم اکنون برای اثبات اختیار کلاه را برداری تو مجبور بودی کلاه را برداری جبر زندگی تو این چنین خواسته است.

من نویسنده نیستم سعی می کنم خلاصه و روان بنویسم هر سطر را چند بار پاک میکنم و دوباره می نویسم ولی نمی دانم چقدر توانسته ام سوال را به درستی شرح دهم.

همیشه در جواب این سوال مانده ام. زندگی در اجبار بسیار سخت است وقتی فکر کنی مجبوری و هیچ اختیاری نداری و هیچ راه فراری نداری زندگی جهنمی می شود سراسر ناامیدی و بی هدفی.  
بهترین جوابی که کمی مرا آرام کرد این جواب بود:

فرآیندی که برای تصمیم در نظر گرفتی درست است ولی یک فرض غلط داری. در تصمیم گیری بجز عقل، احساس و شرایط اختیار انسان نیز نقش دارد. یعنی در تصمیم گیری های سخت زندگی همیشه دو عامل عقل و احساس درگیر میشوند و در نهایت این اختیار انسان است که مخیر می شود و برای تصمیم اقدام میکند. بسیار دوستدارم این جواب را به یقین باور کنم چون باعث می شود تمام سوالاتم با فرض وجود خدا و بر حق بودن تشیع پایان می یابد بعلاوه هیچ کدام از پاسخ های قبلی مرا نقض نمی کند. ولی از طرفی سخت است یک عامل چهارم به اسم اختیار را پذیرفت. جنس این اختیار چیست؟ بر چه اساسی قدرت می گیرد؟ بیا فرض کنیم که باشد. خوب اگر باشد باید دارای وجودیتی مستقل از قدرتهای عقل و احساس و با توانایی درک آنها باشد. اگر توانایی درک را در نظر بگیریم پس اراده انسان باید جنسی شبیه عقل داشته باشد. چه تعریف مبهم و بی اساسی!!! یعنی اختیار همان قوه تفکر جدای از عقل است!!!! می دانید دوست دارم این باور را بپذیرم چون دوست دارم باور کنم مختاریم ولی نمی توانم. بیا یک معتاد را در نظر بگیرد او می داند که اعتیاد بد است و می داند که چه مضراتی دارد حتی گاهی معتادینی را دیده ام که گریه می کنند و دوست دارند از شر اعتیاد خلاص شوند ولی احساس لذت بخش اعتیاد چنان قدرتمند شده که حاضرند برای تکرار این احساس تمام هستی خود را فدا کنند و عقل هیچ راهی بجز فرمانبری از احساس ندارد چرا که قدرت احساس بیشتر است. این قصه تا جایی ادامه دارد که احساس تنفر از خود یا احساس غرور و یا حس پرستش و وفاداری به طریقه های مختلف در فرد ایجاد شود به اصطلاح عامیانه سرش به سنگ بخورد و آن زمان است که عقل و آن احساس تازه بیدار شده قدرتمند تر از لذت تکرار حس اعتیاد بر انسان حاکم می شوند و او از دام اعتیاد نجات می یابد. منظورم آن است که هر تصمیمی را که بررسی می کنم می توانم رد پای عقل، احساس و شرایط را

ببینم و درک کنم ولی راهی برای اثبات اراده انسان ندارم. شاید به این مثال خرده بگیرید ولی به خوبی چگونگی تقابل عقل و احساس را در سرنوشت یک معتاد نشان می دهد.

در نهایت باز هم فکر میکنم صف آراییی قدرت های عقل و احساس ما و نتیجه جنگ بین این دو سپاه است که ما را به تصمیم می رساند نه اراده و اختیار ما. البته با این توضیح چگونگی قدرت گرفتن این جبهه ها به صورت اجباری بوده. هر چند خودم هم دوست دارم قبول کنم مختار هستم ولی دلیل قانع کننده ای برای اثبات آن ندارم.

حال برگردیم به سوال قبل اگر پدر و مادر من علی (ع) و فاطمه (س) بودند من هم امام حسین می شدم؟ اگر اختیار را حذف کنیم بر طبق آنچه استدلال شد پاسخ به این سوال بله خواهد بود. ولی اگر اختیار را در سرنوشت انسان قرار دهیم پاسخ این سوال خیر است. امام حسین (ع) با بینش دقیقی و والایی بدنیا آمد ولی می توانست همچون پسر نوح راه اشتباه پیش گیرد.

## سخن آخر

تقدیم به معلم عزیزی که با اندیشه هایش چگونه اندیشیدن را به من آموخت. تقدیم به روح دکتر علی شریعتی که در همیشه زندگی ام خودم را مدیون آزاد اندیشی و قلم بی پروایش می دانم. و امشب که می نویسم ذهنم درگیر سوالاتی دیگر است که به قول دکتر شریعتی حرف هایی است برای نگفتن و ارزش هر کس به اندازه حرفهایی است که برای نگفتن دارد. و چه سخت است در هجوم سوالهای جدید تنها باشی. و چه زجری است که حتی فکر نوشتن آنها هم بر دستانت رعشه بیندازد و قلمت را خشک کند. و در پایان از همه شما التماس دعا دارم تا هدایت شوم به سمت خیر و خوبی به سمت حقیقت و آزادی.

در تمامی شبکه های اجتماعی با شناسه rjd1367 حضور دارم. منتظر نظرات و پیشنهادات و انتقادات شما هستم.

ایمیل بنده: [rjd1367@gmail.com](mailto:rjd1367@gmail.com)

## پیوست

منم زیبا

که زیبا بنده ام را دوست می دارم

تو بگشا گوش دل پروردگارت با تو می گوید

ترا در بی کران دنیای تنهایان

رهایت من نخواهم کرد

رها کن غیر من را آشتی کن با خدای خود

تو غیر از من چه می جویی؟

تو با هر کس به غیر از من چه می گویی؟

تو راه بندگی طی کن عزیز من، خدایی خوب می دانم

تو دعوت کن مرا با خود به اشکی، یا خدایی میهمانم کن

که من چشمان اشک آلوده ات را دوست می دارم

طلب کن خالق خود را، بجو ما را تو خواهی یافت

که عاشق می شوی بر ما و عاشق می شوم بر تو که

وصل عاشق و معشوق هم، آهسته می گویم، خدایی عالمی

دارد

تویی زیباتر از خورشید زیبایم، تویی والاترین مهمان دنیا

که دنیا بی تو چیزی چون تو را کم داشت

وقتی تو را من آفریدم بر خودم احسنت می گفتم

مگر آیا کسی هم با خدایش قهر می گردد؟

هزاران توبه ات را گرچه بشکستی؛ ببینم من تو را از درگهم

راندم؟

که می ترسندت از من؟ رها کن آن خدای دور؟!

آن نامهربان معبود. آن مخلوق خود را

این منم پروردگار مهربانت

خالقت

اینک صدایم کن مرا.

با قطره ی اشکی

به پیش آور دو دست خالی خود را

با زبان بسته ات کاری ندارم

لیک غوغای دل بشکسته ات را من شنیدم

غریب این زمین خاکی ام. آیا عزیزم حاجتی داری؟

بگو جز من کس دیگر نمی فهمد

به نجوایی صدایم کن.

بدان آغوش من باز است

قسم بر عاشقان پاک با ایمان

قسم بر اسب های خسته در میدان

تو را در بهترین اوقات آوردم

قسم بر عصر روشن، تکیه کن بر من

قسم بر روز، هنگامی که عالم را بگیرد نور

قسم بر اختران روشن اما دور، رهایت من نخواهم کرد

برای درک آغوشم، شروع کن، یک قدم با تو

تمام گام های مانده اش با من

تو بگشا گوش دل پروردگارت با تو می گوید

ترا در بی کران دنیای تنهایان،

رهایت من نخواهم کرد.